



با خواننده‌ی کاشانی بهاری و خوش لباس در ۹۵ سالگی؛

رشیدی؛ اخوان بهترین آهنگ

روی شعر زمستانش، را کار من می دانست

صفحه ۳

صرفاً جهت اطلاع!

راپرت اهالی جریده‌ی

شریفه‌ی مردم سیلک

صفحه ۷

یادداشتی از وحیدرضا صادقپور؛

ذکر خیری از پاییز

در بهار به

صفحه ۳

نوروز، هنرمندان و خاطراتشان

که کارخانجات شیمیایی زیادی آنجا قرار داشت. پدرم افسر مهندس و تحصیلکرده آلمان و سوئد بودند. ارتش کارخانه تسلیحات داشت که یکی از آنها در پارچین قرار داشت، یکی بالاتر از میدان ژاله سابق، دیگری در خیابان پاسداران و یکی دیگر هم حوالی میدان توپخانه که تفنگ و توپ تولید می کرد.

همه اینها کارخانجات شیمیایی بودند و اسید سولفوریک، اسید نیتریک، باروت، دینامیت و الکل صنعتی محصولاتشان بود. پدر من نیز در یکی از همین کارخانهها فعالیت می کردند و من نیز در همان پارچین به دنیا آمدم. آنجا محیط خانوادگی دلنشینی برقرار بود و آدمهای مختلفی از نقاط گوناگون ایران در آن زندگی و کار می کردند.

یادم هست نزدیکهای عید که می شد، پدرم برایمان لباس و کفش نو می خرید و ما بچهها هر چند وقت یک بار می رفتیم سر کمدها و کفشها و لباسها را نگاه می کردیم و دعا می کردیم زودتر عید شود و بتوانیم آنها را بپوشیم یا با پدر و مادرمان به تهران برویم و از اقوام عیدی بگیریم! (خنده) آن روزها عشق و شوق زیادی میان بچهها جریان داشت. خب ۱۳ روز تعطیل بود و تمام آن روزها به بازی و شادی می گذشت.

بچه که بودم، دو شخصیت به نامهای «اوس حبیب» و «اوس وجیه الله» بودند که به محض تحویل سال اولین کسی که باید در خانهشان قدم می گذاشت من بودم! آن زمان ۵ - ۶ سالم بود و وقتی عید به خانهشان می رفتم، به من عیدی می دادند و خب چون بچه بودم، می آمدم خانه و می گفتم عیدی گرفتیم! پدرم می گفتند چرا از اینها که کارگر و زحمت کشاند عیدی گرفتی؟! شاید همین مبلغ کم هم در زندگی شان تاثیرگذار باشد.

در جواب پدر می گفتم (بابا به خدا من نمی خواستم بگیرم، ولی آنها گفتند اگر نگیری، به ما توهین کردی، چون این رسم است و باید بگیری.) آنها من را به خانهشان می بردند، چون اعتقاد داشتند من خوش قدم هستم.

پوران درخشنده:

بهترین خاطرات من مربوط به زمانی است که می بینم بچههایی که وارد سینما کردهام من را فراموش نمی کنند و در چنین روزهایی به بهانه دگرگونی طبیعت و تعطیلات نوروزی با من دیدار می کنند. به عنوان نمونه می توانم به عطیه معصومی بازیگر فیلم «پرنده کوچک خوشبختی» اشاره کنم که هنوز با گذشت سالها از ساخت این فیلم سینمایی من را فراموش نکرده و هر ساله همراه با همسر و فرزندان خود در کنار من حضور می یابد. این احساس وابستگی و با هم حرف زدن به قدری برایم عاطفی و ماندگار است که از آن به عنوان خاطره ارزنده یاد می کنم.

علی رضا خمسه:

زمان تحویل سال دوست دارم کنار خانواده باشم، اما به خاطر برنامههای تلویزیون هیچ وقت اتفاق نمی افتد. گاهی هم که در سفر حضور دارم اما



امسال کنار خانواده هستم. موقع سال تحویل بزرگترین بزرگترین آرزویم سلامتی، شادی و همینطور اتفاقهای خوب برای کشور است. خودم عاشق چهارشنبه سوری و روزهای پایانی سال هستم؛ یک شور و

هیجانی در جامعه ایرانی و خرید سفره هفت سین اتفاق می افتد. البته امسال به دلیل گرانی این شور و شوق را در بین مردم ندیدم. از بین سینهای هفت سین، من سنبل هستم. به قول خانمم بعد از سنبل من سیر هستم، چون روزی یک حبه سیر می خورم. من هر ساله به خودم نمره بیست می دهم، چون بچه بیست هستم، اما این ۲۰ را از ۱۰۰ محاسبه می کنم.

گلاب آدینه:

معمولا عیدهای نوروز به سرزمین بچگی هایم، آبادان، می رفتیم. همیشه در راه برگشت و در قطار مشق هایم را تند و تند می نوشتیم. زمان ما پیک شادی نبود و بیشتر مشق می نوشتیم یک جور رونویسی که همیشه برایم عذاب آور بود، البته عذاب آور که نه، سخت بود. وقتی که به آن زمان ها فکر می کنم می بینم که مشق های شب عید را هیچ وقت دوست نداشتم.



اکبر عبدی:

همه چیز خیلی فرق کرده، ما از اول اسفند شمارش معکوس برای رسیدن عید را شروع می کردیم. اما الان نه من نه هیچ کس دیگر متوجه گذر زمان و آمدن عید نوروز نمی شود. همه مردم اینقدر گرفتار روزمرگی هستند که نمی فهمند اصلا چندم ماه است. یادم می آید از یک ماه جلوتر مادرم ما را وادار می کرد که خانه تکانی را شروع کنیم. حالا همه شیشهها و در و دیوار هم تمیز بود ولی بیخودی ما را مجبور به بشور و بساب و تمیزکاری می کرد که همه جا حال و هوای عید و تازگی بگیرد. مادر همیشه می گفت این کارها شگون دارد. بوی عید از یک مانده به آغاز سال نو با



آدم زندگی می کرد و همراه بود اما حالا متأسفانه هیچ چیز مثل سابق نیست. از چند روز مانده به عید بیرون که میایی ترافیک کاری می کند که عید و همه چیز یادت برود و پشیمان شوی. البته همیشه آرزو می کنیم سال جدید از سال قبل بهتر باشد.

نیکی کریمی:

صدای آژیر قرمز یادگاری من از نوروز! خب پدر و مادر و خانواده من در ایران زندگی نمی کنند، بنابراین ما هیچ وقت سفره هفت سین و اینجور چیزها نداشتیم، ولی به هر حال سال نو است و اول سال است و هر کسی باید به نوعی این را جشن بگیرد. ما از نسل جنگ و این جور چیزها هستیم دیگر؛ یادم است آن سالهایی که پدر و مادرم ایران بودند، تحویل سال توام شد با بمباران و صدای آژیر قرمز! این ماندگارترین خاطره ای است که من از نوروز دارم.

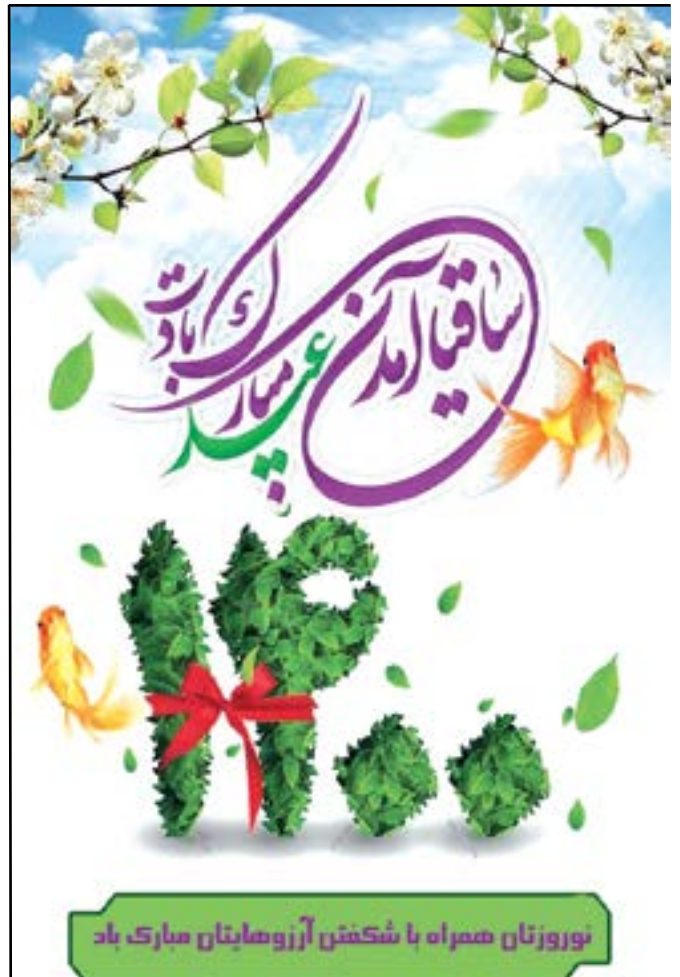


جمشید مشایخی:

دعوا بر سر خوش قدمی من! ملت ایران احترام زیادی برای نوروزشان قائل اند. سالها پیش (شاید بیش از ۲۵ سال پیش) یکی از دوستان، من و همسر را به روستایی دعوت کرد و سال تحویل را آنجا پای سفره هفت سین گرمشان جشن گرفتیم. همه جای ایران همین طور است.



نوروز جشنی است که شب و روز مساوی می شود، اگر آدمها کینه یا دلخوری ای از یکدیگر دارند در دید و بازدیدهای عیدانه شان کنار می گذارند و دست دوستی به هم می دهند. به هر ترتیب داریم در بهترین فصل خدا قدم می گذاریم؛ در شروع فصل بهار درختان از خواب زمستانی بیدار می شوند و زندگی نوبی را از سر می گیرند، حیوانات از آغل هایشان بیرون می آیند و با حضور در فضای باز به چرا مشغول می شوند. ما در پارچین ورامین و در نقطه ای از آن زندگی می کردیم



امروز جمال تو بر دیده مبارک باد
بر ماهوس تازه پچیده مبارک باد
گل با چون میان بند بر حلقه جهان خند
ای پر گل و صد چون گل خندیده مبارک باد
خوبان چورخت دیده افتاده و لغزیده
دل برد این خانه لغزیده مبارک باد
نوروز رخت دیدم خوش اشک بباریدم
نوروز و چرخین باران باریده مبارک باد
بی گفت زبان تویی حرف و بیان تو
از باطن تو گوشت بشنیده مبارک باد

مولوی

مردم سیلک

هفته نامه اجتماعی، اقتصادی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمود قامت

دبیر این شماره: مهدی سلطانی راد / طراح و صفحه آرا: زینب شریفی

تحریریه: علی جاویدپناه، مسعود قرآتی و مهدی وطنخواه برزکی

چاپخانه: پیام همدان

نشانی: خیابان آیت... طاقانی، قبل از بلوار نماز، نش کوچه محراب ششم

تلفن: ۵۵۴۵۶۳۸۴ * فکس: ۵۵۴۵۶۳۸۵

با خواننده‌ی کاشانی بهاری و خوش لباس در ۹۵ سالگی؛

رشیدی: اخوان بهترین آهنگ

روی شعر زمستانش، را کار من می دانست



در ۹۵ سالگی همچنان سرزنده و خوش لباس و سر و حال، عشق موسیقی در سر دارد. با این که سالیان درازی است که در طهران رحل اقامت افکنده اما هنوز لهجه کاشانی اش را همراه دارد.

استاد امین الله رشیدی را می گوئیم. خواننده سنتی خوان و آهنگساز مشهوری که متولد فصل بهار است و در ویژه نامه نوروزی مان خالی از لطف نبود تا با او کمی به حال و هوای کاشان قدیم سر بزنییم و هم در سپهر موسیقی و زندگی و زمانه اش با این پدیده، همراهش شویم. ابتدا کمی از بیوگرافی اش بخوانید و در ادامه از زبان خود رشیدی، چگونگی حضورش در عرصه موسیقی و گفتنی هایی دیگر از او با طعم موسیقی و هنر ..

امین الله رشیدی در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۴ در روستای راوند کاشان از پدری کشاورز و مادری شاعرزاده (دختر ادیب بیضایی آرنی) و شاعرمنش متولد شد. او نوه ادیب بیضایی آرنی است و ادیب بیضایی آرنی برادر ذکایی بیضایی آرنی است و ذکایی پدر بهرام بیضایی. یعنی رشیدی نوه عموی بهرام بیضایی است. در چهارماهگی او را به کاشان آوردند و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در آن جا به پایان رساند. بلافاصله پس از پایان تحصیل در یکی از دفاتر اسناد رسمی کاشان مشغول به کار شد و در سال ۱۳۲۵ به تهران نقل مکان کرد.

وی در سال ۱۳۴۴، بنا به مقتضیات شغلی از کار در رادیو استعفا داد. رشیدی در سال ۱۳۳۶ خورشیدی، با دختری اهل کاشان ازدواج کرد که حاصل آن دو فرزند دختر و پسر (افسانه و صبا) است. فرزندان او نیز از ذوق موسیقایی بهره‌ای به‌سزا دارند.

رشیدی که از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۴ در رادیو به آهنگسازی و خوانندگی مشغول بوده، بیش از ۱۲۰ اثر اجرا شده دارد. او بعد از آن هم ۴۰ اثر را تصنیف کرده که هنوز از روی کاغذ نت به ترنم در نیامده است.

زندگی حرفه‌ای من با رادیو گره خورده است و از زمستان ۱۳۲۷ که نخستین بار در رادیو برنامه اجرا کردم، تا حدود ۲۰ سال بعد با آن همکاری داشتم.

روز تولد من و رادیو، هر دو چهارم اردیبهشت است. من سال ۱۳۰۴ به دنیا آمدم و رادیو اردیبهشت ۱۳۱۹ پا به عرصه گذاشت. یعنی وقتی رادیو تهران کارش را شروع کرد، من ۱۵ ساله بودم و مثل دیگر نوجوانان خیلی زود جذب آن شدم. آن زمان در کاشان زندگی می‌کردم. یادم می‌آید اول از همه دو نفر در کاشان رادیو خریدند که یکی‌شان محمد دبیر الصنایع- استاد نقاشی من- بود که شب‌ها می‌رفتم پشت در خانه‌اش برنامه‌های رادیو را گوش می‌کردم. مدتی بعد، شهرداری کاشان که در خیابان پهلوی سابق (۲۲ بهمن فعلی) قرار داشت، یک رادیو در سالن ساختمان خود نصب کرد و تو خیابان بلند گو کار گذاشت تا مردم از آن استفاده کنند.

من هم مثل خیلی‌های دیگر ساعت ۶ که می‌شد، می‌رفتم جلوی شهرداری می‌نشستم و به برنامه‌هایش گوش می‌کردم. یادم می‌آید چون خیابان خاکی بود، ماموران شهرداری جلوی ساختمان را آب پاشی می‌کردند تا گرد و خاک نشود. این مال بعد از شهریور ۱۳۲۰ و دوران اشغال ایران از سوی متفقین بود. برنامه‌های رادیو از ساعت ۶ تا ۹ شب از بلندگوی شهرداری پخش می‌شد که بیشتر هم موسیقی بود.

سال ۱۳۲۹ بود که اولین رادیوئم را خریدم اگر چه از ۲۷ در آن میخواندم. خب آن دو سال رادیو نداشتم. آن وقت یکی از بستگان ما در خیابان نواب جنوبی، کوچه سالار اعظم یک رادیو داشت که همه فامیل را دعوت می‌کرد تا رادیو گوش کنیم. حیاط را آب پاشی می‌کردند، چای می‌گذاشتند و همه دور هم جمع می‌شدیم. آن زمان رادیو تهران تنها رسانه همگانی بود. پس اولین رادیو را سال ۱۳۲۹ خریدید. بله، البته

آن زمان بهش دستگاه گیرنده می‌گفتند. یک رادیو برق و باتری بود، چرا که خیلی جاهای تهران برق نداشت. جالب است بدانید آن زمان هر کسی می‌خواست یک گیرنده رادیو داشته باشد، باید مجوز شهرداری می‌داشت. واقعا؟ برای شما باورش سخت است، اما روال این بود که اول باید می‌رفتیم شهرداری تا پروانه داشتن رادیو به نام ما صادر می‌شد. بعد می‌رفتیم خیابان پشت شهرداری تهران و با نشان دادن آن مجوز، یک دستگاه گیرنده می‌خریدیم. اگر هم می‌خواستیم آن رادیو را ببریم به شهرستان یا بفروشیم، باید از شهرداری اجازه می‌گرفتیم. تا چند سال این جور بود؟ دو سه سال بعد چون رادیو فراگیر شد، دیگر این قانون را لغو کردند.

وقتی از کاشان به تهران آمدم، در روزنامه اطلاعات دیدم که هنرستان موسیقی هنرجوی رایگان در شب می‌پذیرد. من تازه آمدم بدم تهران که در آن کلاس‌ها که در ساختمان قدیمی تالار رودکی برگزار می‌شد، ثبت نام کردم. در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ خورشیدی نزد استادان موسی خان معروفی و دکتر مهدی فروغ به فراگیری نواختن ساز، نت و آواز پرداختم. البته قبل از آن در کاشان تارنوازی را فرا گرفته و با دستگاه‌های موسیقی ایرانی آشنا شده بودم. خلاصه کنم، بعد از دو سال شاگردی موسی خان معروفی، او یک تست آواز از من گرفت و کارم را پسندید.

نخستین تصنیفی که خواندم، «رنج جدایی» نام داشت که شعرش از دکتر محمد علی مشایخ و آهنگش از موسی خان معروفی بود. مهدی فروغ هم مرا به خادم میثاق که سرپرستی یک ارکستر را در رادیو داشت معرفی کرد و کارم به صورت حرفه‌ای شروع شد. ایستگاه رادیو آن زمان در جاده قدیم شمرون (نزدیک پل سید خندان امروز) قرار داشت که هنوز ساختمان قدیمی‌اش در محوطه وزارت ارتباطات فعلی (پست و مخابرات) سرپا مانده است. آن زمان به ایستگاه رادیو می‌گفتند بی‌سیم پهلوی.

یادم می‌آید که زمستان ۱۳۲۷ به عنوان خواننده به رادیو تهران راه یافتیم و تصنیف «رنج جدایی» را به عنوان نخستین کار خواندم. تا سال ۱۳۳۴ با ارکستر خادم میثاق همکاری کردم و بعدش با دیگران کارم را ادامه دادم. برای هر جلسه که شامل دو آواز و یک تصنیف بود، ۱۴ تومان به من می‌دادند.

تا سال ۱۳۳۴ امکان ضبط نبود و برای همین من خودم هیچ کدام از آن کارها را نشنیدم. البته استقبال مردم و تشویق‌هایشان نشان می‌داد که از صدایم خوششان می‌آید. با این حال تعدادی از این آهنگ‌ها را سال ۱۳۳۲ در استودیو شهرزاد در خیابان نادری با ارکستر همایون خرم اصلاح و روی صفحه ضبط کردیم که چند تایشان را در آلبوم‌های سال‌های اخیرم آورده‌ام.

همکاری ام با رادیو تا پایان سال ۱۳۴۴ بطور مداوم و مستمر ادامه داشت و بعدش سه سال هم به طور پراکنده و پاره وقت بود. در این مدت بیش از ۱۲۰ آهنگ ساخته و با همکاری نوازندگان هنرمندی از جمله حبیب الله بدیعی، پرویز یاحقی، همایون خرم، عباس شاپوری، انوشیروان روحانی، رضا یآوری و... اجرا نمودم.

سال ۱۳۵۸ که از شغل سر دفتری بازنشسته شدم، خواستم دوباره همکاری کنم که به دلیل انقلاب شرایط یک جور دیگر بود و نشد. این وضعیت ادامه داشت تا سال ۷۸ که توانستم آلبوم «عطر گیسو» را منتشر کنم و غوغایی شد و خیلی‌ها پرسیدند این صدا را کجا حبس کرده بودی؟ بعد از انتشار آن آلبوم البته به تلویزیون آمدم و در این سال‌ها بارها در برنامه‌های مختلف حاضر شدم که خیلی هم راحت نبود، چرا که وقتی اولین بار تلویزیون مرا نشان داد، یک نفر در شورای شعر و موسیقی صدا و سیما گفته بود چرا فلانی را که قیافه‌اش طاغوتی! است، نشان می‌دهید!!! این مخالفت‌ها تا مدتی ادامه داشت.

برای چند دهه رادیو پشتیبان گروه‌ها و هنرمندان موسیقی بود و کارهای فاخر هم مورد استقبال مردم قرار می‌گرفتند، الان هم این داستان می‌شود تکرار شود البته یک مشکل دیگر هم این است که همکاران ما تنگ نظری دارند و اگر مسوولی بخواهد راه را برای اجرای کارهایم باز کند، آن‌ها مانع می‌شوند. برخی می‌گویند در میان شاعران نوپرداز که روی سروده‌هایشان آهنگ ساختم، جای هم شهری ام سهراب سپهری خالی ست علتش شاید این است که آهنگ گذاشتن روی شعرهای سهراب خیلی سخت است. البته دهه چهل تعدادی از شعرهای معاصر را به آهنگ کشیده و اجرا کردم از جمله «زمستان» اخوان ثالث. با اینکه شعر سیاسی بود، خیلی اذیت نشدیم. شورای شعر آن زمان رادیو تنها از نظر ادبی چند ایراد کوچک به کار گرفت که با اجازه اخوان ثالث آن را تغییر دادیم. سال ۴۶ آهنگش را ساختم و دو سال بعد اجرا شد. در ایرادشان، (مسیحی‌جای جوان مرد من ای ترسای پیر پیرهن چرکین)، ترکیب (پیرهن چرکین) را ادبی ندانستند و خواستار تغییرش شدند که انجام دادیم. بعدها از شفیع کدکنی شنیدم که اخوان و خانمش گفته‌اند این بهترین آهنگی است که روی شعر زمستان ساخته شده و گویا خیلی از کار راضی بوده‌اند. باید بگویم (چاوشی) اخوان ثالث را هم خودم با ویلن همایون خرم اجرا کردم.

ذکر خیری از پاییز در بهار به

وحیدرضا صادقیور / بازیگر تئاتر

من متولد پاییزم؛ چیزی که از کودکی در یاد دارم کوچه کاهگلی منتهی به خانه قدیمی مان در کوی عطرهاست. باران پاییزی که بوی نم را بلند کرده بود. پاییزی همراه با ترس از بمباران دوران جنگ، پاییزی که تنها دلخوشی مان این بود عصرها در پارک مدخل شهر روی برگ های زرد راه برویم و با پدر دنبال هم بدویم. انگار هیچ چیز بدی وجود نداشت انگار همه کر بودیم و در سکوت زندگی می کردیم.

عشقم این بود با مادرم، صبح های پاییز کاشان از چهارراه پیاده تا مخابرات برویم و در کابین های مخصوص با راه دور تلفنی صحبت کنیم.

اگر می خواستیم خیلی حال کنیم ما را به سینما (سینما بهمن که آن موقع بالکن هم داشت) می بردند تا دزد عروسک ها ببینیم. برایم جالب بود در هوای روشن به سینما می رفتیم و در تاریکی بیرون می آمدیم. آن روزها می توانستی از صبح وارد سینما بهمن شوی و با یک بلیت تا شب آنجا بنشین.

یادم می آید از قم مردم برای دیدن فیلم به کاشان می آمدند. قمی که الان استان است. بعد از سینما هم ساندویچ های میرخباز - سرکوجه قدمگاه - عجیب و بدجور می چسبید. شهر یکی دو دیوانه بیشتر نداشت که گاهی در خیابان می دیدمشان و به پدرم و بقیه سلام می کردند و ساعت می پرسیدند. مردم هم در خیابان برای هم دست تکان می دادند و می خندیدند و حال و احوال می کردند. شب های پاییز و زمستان مهمانی می رفتیم یا مهمانی به خانه ما می آمد شوق و ذوق داشتیم، شب‌ها در منزل هم می خوابیدیم و عشق می کردیم.

حالا اما دیوانه‌های شهرمان زیاد شده اند در خیابان و بیابان عریده می کشند، مردم خواب ندارند از مهمان فراری اند و شب های پاییز و زمستان و بهار و تابستان یکی شده و تفاوتی نمی بینی چون همه تلخ شده اند، فحش و تهمت و قضاوت غذای روزانه مردم شده.

دلم هوای عصر پاییز در خانه قدیمی دارد کنار یک بخاری نفتی علاءالدین در اتاقی کوچک و صدای باران ریزی که در حیاط می بارد و آب حوض را سرریز می کند. اینکه چرا در بهار به از پاییز گفتم از برای این است که مدت‌هاست دیگر در شهرم بهاری نمی بینم. شما می بینید؟



سرطان خون به زندگی نقاش و شاعر معروف کاشانی پایان داد/ یکم اردیبهشت ۱۳۵۹



سهراب سپهری در گذشت

روزنامه اخبار داخله ی بلده محروسه ی کاشان

مردم سیلک

نمره شصت و نهم

اهالی محترم کاشان

شهر تاریخی کاشان بصران و آبادی احتیاج دارد و این امر جز با همکاری و مساعدت مردم شریف و علاقمند آن امکان ناپذیر است. سازمان آب سازی و عمران شهری واقع در شهرداری آماده حرکت راهاندازی مراجعین برای پرداخت عوارض آب سازی میباشد. از کلیه مورثان محترم تقاضا میشود با مراجعه به شهرداری واحد دفترچه راهاندازی عوارض محتمله را پرداخت فرمایند. ضمناً تلفن ۴۰۳۶ شهرداری کاشان از ساعت ۸ صبح تا ۴ بعد ظهر مسئولات شما دربارهم قانون آب سازی آماده پاسخگویی است.

شهردار کاشان: ا. باسع

گفتگوبا

نیک مرد سال

خواهر منیکو بنویسید - پسرها و منورها، بچه‌ها را از دست، چقدر با تک برست، روح آنها را از شکر و وجد شیر گند بچنی که بوسری خورد، منیوات آید، را بنواز، به بوسها باید احترام گذاشت تا جملگی که بوجود میاید محترم باشد.

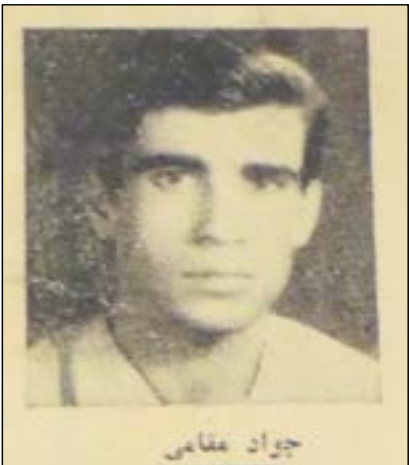


حاج سید محمود لاجوردی معتقد است: بهترین راه پیشرفت مملکت، باسواد شدن مردم است

* به پاس ساختن ۲۰ دبستان، یاری دادن ساختمان ۵۴ دبستان، ساختن هشت آموزشگاه راهنمایی، یک دبیرستان دخترانه، دو هنرستان، دو باشگاه ورزشی، ۶ خانه فرهنگ روستایی، ۴ درمانگاه و یک خوابگاه برای دانشجویان (آقای سید محمود لاجوردی) جام زرین نیکو کاری را از دست مقامات مهم مملکتی دریافت کرد.

* زمان رضایت خاطر حاج سید محمود لاجوردی وقتی است که به یکی از مدارس که ساخته سر می زند و می بیند که بچه ها جست و خیز و بازی می کنند و زمانی که دخترها و پسرها با زنگ بابای پسر مدرسه به صف می ایستند تا راهی کلاس شوند چشم های مرد کهنسال اقتصاد ایران لبریز از اشک می شود. ۲۵ اردیبهشت ۵۷ / روزنامه اطلاعات

یک جوان کاشانی در پرش با نیزه ایران رکورد زد



بعد از ظهر دیروز در حضور رییس کمیته المپیک و چند هزار تماشاچی ادامه مسابقات دو میدانی بین ایران و ترکیه در میدان امجدیه برگزار شد و در جریان این رقابت که با شکست تیمی ترکیه از کشورمان همراه بود، یک جوان کاشانی به نام (جواد مقلمی) که به تازگی عضویت تیم ملی را پیدا کرده در پرش با نیزه ۳ متر و ۷۶ سانتیمتر رکورد کشور را شکست. دوم شهریور ۱۳۴۳

جمعیت ۴۴ هزار و ۹۹۴ نفر و ۲۰ بیکار به تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۱۸

کاشان شمارش شد

نخستین سر شماری

روز ۳۱ خرداد بعنوان آزمایش نخستین سرشماری با حضور وزیر کشور و مامورین مربوط در شهر کاشان انجام پذیرفت. چند روز بعد نتیجه آمار گیری انتشار یافت و معلوم شد که جمعیت شهر کاشان تا شعاع شش کیلو متری ۴۴۹۹۴ نفر میباشد و بطوری که روزنامه اطلاعات خبر میدهد در میان تمام این جمعیت فقط بیست نفر بیکار بوده‌اند.

بدرود حیات جناب امیر نظام پیشین در حمام باغ شاه



به قرار اطلاع واصله از برخی رعایای قریه فین، دو روز قبل در سحرگاه روز هجدهم ربیع الاول جناب صدر اعظم و امیرنظام سابق در حمام باغ شاه بدرود حیات گفته است. بنا بر آنچه تا این هنگام به اطلاع مطبوعه چسان مردم سیلک واصل شده، جناب امیرنظام پیشین از ۳۹ روز پیش از وفات با همراهی عیال خود که عزت الدوله همشیره حضرت اشرف قله عالم ناصرالدین شاه قاجار ضل الله می باشد از دارالخلافه طهران خارج و در باغ شاه قریه فین و در پناه قراولان و خدمه سکنی گزیده بودند.

بنا بر جمیع خدمات شایان جناب صدر اعظم و امیرنظام سابق به رعایای مملکت به ویژه در قمره آبله کوبی، برقراری دارالفنون، دفع شر رشوه بگیران امور دیوانی از کثیر و لایات مملکت ظن قوی بر آن است که عموم مردم و رعایای ولایت کاشان از هر صنف در تسلیل و تدفین پیکر جناب امیرنظام سابق به شایستگی و شکوه و جلال وافر بگویند. جناب

زمینخوااران در فرودگاه کاشان طالبی کاشتند!

کاشان حاکی است که از بیست و چهار سال قبل این قطعه زمین در تصرف شهرداری کاشان بود و بوسیله ماموران شهرداری نیز تسطیح شده و بمررتیک باند موقت درآمده است. شهرداری کاشان در این نامه مدعی شده است که زمینخوااران با استفاده از بی تفاوتی ماموران ادار سرچنگداری و تثبیت کاشان و احیاناً با استفاده از پشتیبانی یک شخص ذینفوذ، موفق شده‌اند چهل و دو هکتار زمین فرودگاه را شخم بزنند و

کاشان خبر نگار اطلاعات زمین خوااران با استفاده از بی تفاوتی ماموران ادار سرچنگداری و تثبیت شدن در کاشان. فرودگاه موقت این شهر را شخم زدند و در چهل و دو هکتار زمین فرودگاه کاشان، طالبی کاشتند. نامه شکوه آمیز شهرداری کاشان که با این عبارات شروع شده بود، در جلسه انجمن شهر کاشان، قرائت شد. نامه شکوه آمیز شهرداری

کاشان خبر نگار اطلاعات زمین خوااران با استفاده از بی تفاوتی ماموران ادار سرچنگداری و تثبیت شدن در کاشان. فرودگاه موقت این شهر را شخم زدند و در چهل و دو هکتار زمین فرودگاه کاشان، طالبی کاشتند. نامه شکوه آمیز شهرداری کاشان که با این عبارات شروع شده بود، در جلسه انجمن شهر کاشان، قرائت شد. نامه شکوه آمیز شهرداری

۱۰ اردیبهشت ۵۷ / روزنامه اطلاعات



کلنگ نخستین سالن ورزشی کاشان به زمین زده شد

در مراسم جالبی، کلنگ نخستین سالن ورزشی در کاشان با حضور تیمسار خسروانی (معاون نخست وزیر و رییس سازمان تربیت بدنی)، فرماندار و شماری از روسای دولتی کاشان توسط حاج سید محمود لاجوردی - موسس بنیاد خیریه لاجوردی - به زمین زده شد. باشگاه ورزشی تاج یکی از بزرگترین و مجهزترین باشگاههای ورزشی در ایران خواهد شد و تمام مخارج ساختمان مزبور که بیش از ۶ میلیون ریال است از طرف بنیاد لاجوردی بر عهده گرفته شده است. / ۱۳۴۷

باریج اسانس کاشان، با فتح مقتدرانه مسابقات دسته یک والیبال ایران، لیگ برتری شد

۱۲ اردیبهشت ۸۹

در کابینه هاشمی رفسنجانی حسین محلوجی وزیر معادن و فلزات شد

شهریور ۱۳۶۸

آگهی دعوت مجامع عمومی عادی و فوق العاده صاحبان سهام شرکت سهامی عام ریسنجانی و باغندگی کاشان

مجمع عمومی عادی سالانه و انتخاب آن مجمع عمومی فوق العاده صاحبان سهام شرکت در تاریخ پنجم به یکم فروردین ۱۳۶۷ ساعت ۹ بجای در محل اداره مرکزی شرکت واقع در کاشان عیدان نشو بین تشکیل خواهد شد. بدینوسیله از کلیه سهامداران محترم پانصدگن قانون آن دعوت میشود که طرزنامه ۲۰ اساسنامه برای دریافت کارت ورودی و طبوحت درباری برای برنامه مجمع فوق العاده در وقت مقرر در کاشان، قرائت شد. ۲- تصویر جلسه مجمع عمومی عادی. ۳- طرح گزاره جهت مدرسه و مدارس. ۴- تصویر طرزنامه حساب سودوزیان سال مالی ۱۳۶۶. ۵- تصویر پیشنهاد پیشنهادی در مورد پرداخت سود سهام. ۶- تصویر پروژه سال ۱۳۶۷. ۷- تصویر پرورش اسبی و سایر ابله. ۸- تعیین روزنامه کثیرالانتشار جهت نشر آگهی های مربوط به صاحبان سهام. ۹- تعیین روزی در پاره هرگونه امور دیگری که ممکن است بازخواست مقررات اساسنامه در مجمع عمومی عادی مطرح گردد. ۱۰- تصویر جلسه مجمع عمومی فوق العاده اصلاح بعضی از مواد اساسنامه شرکت. رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت سهامی عام ریسنجانی و باغندگی کاشان - حسن تقیانی ۱۳۶۷-۱

پرکت استانی

ایام نوروز
بیانات مسئولان

استان
پیرستان

مهدی
سلطانی راد

می رسد قرنی به پایان و سپهر پایگان
دفتر عمر مرا هم پایگانی می کند

مسعود قرائتی

یک ویژگی دورانی که من و کمی بزرگتر
هایم در آن زیست نمودیم، شاید این باشد
که شاهد و ناظر بر تغییر سه قرن از ۳ تقویم
بوده‌ایم. چرخش قرنها قمری، میلادی و
شمسی.

اگر ذره‌ای به عقب برگردیم و به سلول‌های
خاکستری مغز فشار بیاوریم، حلال هر یک
از این قرن‌ها مصادف با یک خاطره و اتفاق
اجتماعی بوده است که آن را شاخص می
نماید. بر همان چرخش روزگار که پایان
قرن ۱۲ و آغاز قرن ۱۳ شمسی با زوال
سلسله قاجار و کودتای رضاخان همراه بود.
۴۲ سال پیش نیز آغاز سال ۱۴۰۰ قمری
همزمان گشته بود با مراسم تحلیف اولین
رئیس جمهور ایران یعنی ابوالحسن بنی
صدر. خوب به یاد داریم که پوسترهایی بر
دیوارهای شهر نقش بسته بود که رئیس
جمهور را در کنار امام راحل و تنی چند
از مسئولین بلندپایه در حال ادای سوگند
نشان می‌داد. در پس زمینه این صحنه، پرده
نوشته‌ای به چشم می‌خورد که تقارن این
ساعت و لحظه را با حلول سال ۱۴۰۰ قمری
به فال نیک گرفته و تبریک می‌گفت. اما
افسوس که این تفأل زیاد با واقعیت تقارن
نیافت و خیلی زود این سوگند شکسته شد
و همین امر منشا اتفاقات تاریخی شد که در
این مبحث نمی‌گنجد.

دوم تحویل قرن میلادی و فراتر از آن پایان
یک هزاره بود. آنقدر که پیشگویی برای آغاز
سال ۲۰۰۰ در رسانه‌ها و حتی اشعار و ترانه
ها منتشر و ورد زبانها گشته بود، هیچ کدام
واقعیت پیدا نکرد.
یکی از آن شایعات حتی تا انفجار نیروگاه
های اتمی و پایان جهان نیز پیش رفته بود.
اما از همه اینها فقط یک روز تعطیل بود
که قسمت ایرانیان هم شد. نمی‌دانم آن
روز برای رفع بی‌خوابی شب ۲۳ رمضان
تعطیل اعلام شده بود یا برای هماهنگی
اداری با بقیه جهان. حتی بعضی نیز هنوز
این تعطیلی را برای غلبه و خنثی شدن آن
پیشگویی‌ها و شایعات لازم می‌دانستند.
و اکنون اگر عمر مدد کند و کرونا امان دهد
تا چند روز دیگر با حلول سال ۱۴۰۰ آغاز
قرن چهاردهم شمسی را در پای سفره هفت
سین آغاز می‌نماییم. شوربختانه آغاز این
قرن جدید یکی از بزرگ‌ترین بیماری‌ها و
تهدید سلامت بشری را نیز با خود به همراه
آورده است.

اپیدمی کووید ۱۹ اینها بشر را در آوردگاهی
سخت قرار داده که باید پنجه در پنجه این
ویروس افکنده تا او را به زانو درآورد پس
همراه با این نبرد بی‌امان، شایسته و بایسته
است تا ایرانیان و همه گرامی داران نوروز به
وسعت جغرافیایی هفت‌سین، آرزوی غلبه بر
این ویروس و اپیدمی را بنمایند و از یزدان
پاک صمیمانه بخواهند تا آنان و همه بشریت
را در این راه دشوار پیروز گردانند.
بر این مناسبت که این مبادی آداب هفت
سین نشینان می‌تواند مبنای بهترین و
زیباترین دعا قرار گیرد که:
هر روزتان نوروز، نوروزتان پیروز!

الف: کفترکاکل بسر / ب: کرونا ای انگلیسی / ج: مسئول انتقادپذیر / د:
خبرنگار سنج

۱۲- غلامعلی ساران: سازمان آرامستان‌ها فقط مدیریت
را بر عهده دارد

الف: همدردی با بازمانده متوفی / ب: تامین سدر و کافور باکیفیت / ج:
دارالسلام / د: زندگی بی دغدغه‌ی اموات

۱۳- وزیر علوم: گردهمایی ریاضی در کاشان به همراه دارد
الف: تمرین کار در کلاس / ب: کلاس تقویتی / ج: تبادلات بین‌المللی
/ د: مرور جدول ضرب

۱۴- رییس اداره ورزش و جوانان: کاشان را در اصفهان دارد
الف: کمترین سرانه‌ی ورزشی / ب: بهترین چهل جریب تاریخ / ج: بهترین
رفقاییش / د: بیشترین داور ملی اسکواش

۱۵- حدود ۸۰ درصد مردم کاشان دارند
الف: علاقه به نگهداری مرغ عشق / ب: مصرف بالای موز / ج: کمبود
ویتامین D / د: التماس دعا

۱۶- معاون برنامه‌ریزی و توسعه فرمانداری کاشان: در کاشان با
..... مواجه هستیم
الف: معضل خبرنگار سرتق / ب: کمبود نیروی کار / ج: چالش مامور بیمه
/ د: کمبود کلنگ برای افتتاح

۱۷- روابط عمومی آتش نشانی یادآور شد: لزوم برای
خانه‌تکانی در روزهای پایانی سال
الف: استفاده از نردبان‌های محکم / ب: تنظیم برنامه مدون / ج: خرید
جارو و اسکاچ خوب / د: آمادگی بدنی آقایان

۱۸- مدیر مرکز ارتباطات شهرداری: آغوش شهرداری در این
دوره برای باز بوده است
الف: بغل کردن‌های بهداشتی / ب: دریافت عوارض / ج: استقبال از
نقدهای دلسوزانه / د: شنیدن اعتراض کسبه‌ی معترض شانزلیزه

۱۹- عفت پدram فر: مهم‌ترین دغدغه بانوان به ویژه نسل
جوان است
الف: حضور هفتگی در جمعه بازار / ب: گرانی اقلام جهیزیه / ج: اشتغال /
د: کنجکاوای فک و فامیل درباره اقوام مجرد

۲۰- یک مسئول بهداشت محیط: ۴۵ درصد اهالی کاشان
را رعایت نمی‌کنند
الف: آداب عطسه کردن / ب: احترام به موی سفید / ج: پروتکل‌های
بهداشتی / د: تمیز نگه داشتن دفترچه بیمه

۱- ساداتی نژاد: افرادی که در حوزه امنیت غذایی سوداگری
می‌کنند، افرادی هستند
الف: لوس و از خودراضی / ب: خائن / ج: بچه زنگ / د: از ما بهتران

۲- فرماندار: اراضی با کاربری ورزشی در شهرستان کاشان
باید شود
الف: حفظ / ب: سفره خانه / ج: پارکینگ / د: سمبوسه فروشی

۳- کاشانی‌ها، رکورد دار در استان اصفهان هستند
الف: خوردن کله پاچه / ب: دور دور / ج: اهدای خون / د: رد کردن
سالنندان از عرض خیابان

۴- در دیدار با مدیرعامل ایرنا: فرماندار: کاشان نیازمند است
الف: مسئول پاسخگو / ب: استادیوم ۱۰۰ هزار نفری / ج: توجه ویژه رسانه
ها / د: سهمیه مرغ بیشتر

۵- به فرهنگیان کاشان پیشنهاد داده شد
الف: سفر تفریحی به مالزی / ب: فوتبال گل کوچیک / ج: بازی در
لیورپول / د: خرید قطعه در دارالسلام

۶- حسینعلی وکیل «عضو شورای شهر»: استیضاح شهردار
کاشان نداشت
الف: خوبیت / ب: مبنای فنی و قانونی / ج: ۴ تا گریه‌کن / د: پخش زنده

۷- رییس اداره محیط زیست کاشان: مقابله با نیازمند
فعالیت فرهنگی است
الف: شکار جانوران / ب: خراب کردن خانه مورچه‌ها / ج: کیش کردن
قمری‌ها / د: گل کردن آب

۸- فرماندار کاشان: در اوقات فراغت جوانان نقش
اساسی دارند
الف: صنف تنباکوفروش / ب: گازپرکنی‌ها / ج: کفترباها / د: سازمان
های مردم نهاد

۹- معاون پرورشی و تربیت بدنی آموزش و پرورش: ۳۰ درصد
دانش‌آموزان کاشان دارند
الف: اضافه وزن / ب: برگه قلب / ج: خودکار اضافه / د: دوستان بامرام

۱۰- بهروز گرنامی: آسفالت معابر بدون اصولی نیست
الف: اطلاع به در و همسایه / ب: پرداخت هزینه / ج: پیش‌نیازهای لازم /
د: ترکیب مناسب قیر و شن

۱۱- یک مقام مسئول: ۲ مورد در کاشان شناسایی شد

داوطلب گرامی؛ جملات و گزینه‌ها را در طول ایام نوروز به دقت مطالعه نموده و هر اسبی از این آزمون بدل راه
ندهید. با کمی دقت، پاسخ صحیح در بین گزینه‌ها یافت خواهد شد. سال شادی را برای تان آرزو نمودیم..

خواستگاری در صف مرغ!!

کرد، مٹ خواستگاری و بعله برون!!
با تعجب گفت: وای مگه میشه؟!
گفتم: آره که میشه. زن همسایه ما
دیروز دروازه دولت تو صف مرغ پسر
دومش رو زن داد!! ایشون بین گفت
و گو و اختلاط خانما تا فهمیده خانم
جلوبی یه دختر دم بخت تو خونه
داره. همونجا بساط خواستگاری رو
برگزار کرده! ماشالا حلالم که همه یه
گوشی هوشمنددارن!
تبادل عکس دختر و پسر توسط
مامانا همانا و طی شدن نصف راه یه
ازدواج همانا!! بازم پشت سر صف مرغ
صف بیداریدو!!

موقع خروج از مهمونی دو ساعت هم
دم در با هم اختلاط کنیم!! خب صف
مرغ برای گپ و گفت دوست و آشنا و
فامیلا چشمه!!
گفت: آها! فکر بدی هم نیستا!!
تازه خانومایی که دلمشغولی بچه
کوچیک ندارن میتونن تو صف مرغ
بساط سبزی پاک کردن رو هم شنید!
کنن. البته به شرط رعایت پروتکل‌ها.
بالاخره حوصله س دیگه! سر میره!!
گفتم: این که چیزی نیست. تو صف
مرغ خیلی کارای دیگه هم میشه

کشور خوبیت نداره. ما فقط تو این
سالا به صف نونوایی عادت داشتیم که
شکر خدا چند سالیه راه براه تو شهر
نونوایی باز شده اما الان صف مرغ اونم
تو این کرونا ای انگلیسی یه کم عجیب
و غریب نیست؟!
با پیش مشکل داری؟ با
صفش؟ به نظرت بده که فک و
فامیل به خصوص جاری تو صف مرغ
همدیگه رو می بینن؟! صله رحم
ینی همین دیگه! قرار نیست که دم
به ساعت بریم خونه همدیگه و تازه

گفت: این صف مرغ هم برا خودش
داستانی شده هالا. امروز چند تا مغازه
حوالی دروازه دولت و کمال الملک
رفتم همین بساط بود. شلوووغ.
خانما!! هم که ماشالا بنده های خدا
دو سه ساعت رو پا وامیستن تا مرغ
برسه بهشون.
گفتم: خب ما ایرانی‌ها سالهاس که
به صف عادت داریم. یادت نیست زمان
جنس کوپنی؟ صف روغن و برنج
و قند و شکر برا خودش برو بیایی
داشت.
گفت: خب درست. اما از اون زمان
۳۵ سالی گذشته. دیگه این چیزا برا



زاپرت اهالی جریده‌ی شریفه‌ی مردم سیلک

* از اهالی کاشان و با این که روزگارش بد نیست اما ساکن تهران است. از روز اول مردم سیلک را مانند فرزندش به دندان گرفته و با همه مصائب و چاله چوله های کار رسانه تا اینجا آورده. تا کجا؟ تا اینجایی که بعضی از مخاطبان حرفه‌ای مطبوعات در کاشان بارها به خود راپرتچی گفته اند الان برای شهر ما فقط مردم سیلک مانده!



محمود قامت از معدود مدیران مسئول نشریات تاریخ کاشان است که خود از کودکی روزنامه و مجله‌خوان و اغلب از نوع ورزشی‌اش بوده- راپرتچی در اینجا احتمال می دهد ایشان خوش قرمز و از نوع پرسپولیسی است!- و بعدها در جوانی هم در برخی نشریات محلی شهر با نوشتن مطلب و یادداشت از خود ردپایی بر جا گذاشته.

او هم به نوعی خاستگاه اولیه نوشتنش در رسانه ها از آرمان شروع شده. جریده‌ی شریفه ای که با سوگمندی باید گفت یکی دو سال هست که دیگر انتشارش متوقف شده. باری! پس یکی از ویژگی های مدیر و صاحب امتیاز مردم سیلک، تسلطش به نوشتن مطبوعاتی و علاقه به این راه است. با این که سالیانی است به واسطه امور شغلی در تهران سکنی گزیده اما همواره و هر روز شاید پیگیری امور نشریه را رها نمی کند. راپرتچی با این که نظارت و ممیزی بر مطالب نشریه-مانند نظارت مجلس بر دولت- را حق مدیرمسئول می داند، اما هر آینه بر خود می‌بالد که تاکنون نوشته‌جات کمی از او مشمول تیغ حذف از سوی آقای قامت شده و در همین راستا امید که سایه اش همیشه بر سر نشریه مستدام باشد!

اگر از راپرتچی تعلق خاطر امروز وی برای نوشتن بر دیوار رسانه را بخواهید باید بگوییم که جناب مدیرمسئول تمایلش بیشتر در حوالی اقتصاد و بازار و صنعت است. اما اگر خانواده و زندگی پرمشغله ی امروزی بگذارد شاید در ایشان پتانسیل پرکردن نصف هر شماره از مردم سیلک هم یافت شود! چه آن که اگر در کاشان نیز سکنی داشتند بعید نبود خود یک تنه مردم سیلک را از مطبوعه راهی پیشخوان کیوسک ها کنند! و در همین راستا اکنون چه نفسی می کشند ادارات و ارگانهای شهر! (راپرتچی از هم اکنون در برابر حذف این قسمت آخر تسلیم است!)

* از بازماندگان جریده شریفه آرمان است. **مسعود قرائتی** با این که قدیم ها سر و سری با ورزش کوهنوردی داشته اما هم در آرمان و هم در مردم سیلک از قلمش چیزی درباره ورزش تاکنون نچکیده است! راپرتچی تحریریه ولی معتقد است او آخرین بار و در محدوده پدیده ورزش، حدود ۹ سال پیش درباره آن چند کوهنورد فقید کاشانی در کرکس اخباری از جستجوی آنها در آرمان نوشت. با همه مردم شهر یا قوم و خویش است یا دوست و رفیق و یا مسئله دار. خارج از این سه گروه کسی در شهر نیست.



گهگذار در محافل شعری هم اگر سر بچرخانید او را در بین صفوف اهالی غزل و قصیده خواهید یافت. دست به تمثیل و ضرب المثل نویسی اش در سرتاسر خاورمیانه و حتی شاخ آفریقا نظیر ندارد! در همین راستا برخی را اعتقاد بر

این است که او شاید مدتی را در محضر علی اکبرخان دهخدا تلمذ نموده با برعکس! باز هم در همین راستا بعید است او در جمعی باشد و بر اساس موضوع گپ و گفت دهها ضرب المثل و تمثیل روی دایره نریزد! برخی از ادبا و بزرگان فرهنگ عامه و فولکلور را اعتقاد بر این است اگر قرائتی ستون (مثل ها و مثل ها) یش در آرمان را به مردم سیلک منتقل نکرده لایذ هنوز ضرب المثل جدیدی ابداع نشده! ستون جیرجیرک او در آرمان ازمنه قدیم و همچنین مردم سیلک در عصر حاضر به راحتی می تواند با ستون دو کلمه حرف حساب مرحوم کیومرث صابری فومنی در روزنامه اطلاعات دهه ۶۰ تنه به تنه شود!

از آنجا که خبرنگاری همچون شاعری شغل نیست او مشاغل گوناگون را برای امرار معاش قشیله کرده، به گونه ای که بچه‌های تحریریه او را مرد هزارکاره می نامند. اما او هم مانند همه ما آرزو می کند ای کاش روزنامه‌نگاری را درمی بود. چون وقتی از پله‌های دفتر جریده پایین می‌آید سرمست و غزل خوان به سراغ کتری و بساط چای می‌رود و همزمان ولوله ای برپا می‌کند. ترجیع‌بند جمله او این است: (بجنید که خیلی کار داریم). اگر چه این جمله او گاهی باعث خنده می شود، اما نمی توان منکر دلشوره ای شد که بذر آن در دل همکاران کاشته می شود.

راپرتچی اضافه می کند که وی در امر توزیع نشریه نیز بین رعایا مشارکت می کند. امری که هنوز نیز آن را ترک نکرده و برخی را اعتقاد بر این است او از بس به دنیای مطبوعات علاقه دارد در ترک این فعل بسی ناتوان است!

* جوان است و سری کم و بیش پرشور دارد! مطالبش را ساده و بی تکلف می نویسد، اما در برخی از سطوره آنها به ویژه در گزارش های شهری، تکه



ذغال‌هایی سرخ از حاشیه و جنجال را می توان با چشم غیرمسلح پیدا کرد!

علی جاویدپناه هم اکنون در اوج فراگیری علم حقوق در دانشگاه کاشان است و مدتی پیش نیز پس از چند سال خبر و گزارش نویسی، در اوج جوانی به سمت سردبیری مردم سیلک منصوب شد.

جاویدپناه در آینده از حقوقدان‌هایی خواهد بود که در شعر و شاعری نیر دارای تبحر است. چرا که راپرتچی همین الان در تحریریه و به شکل نامحسوس او را در حال سرودن یک دوبیتی یا غزل کوتاه زیر نظر دارد! قدیم ها که سرش از امروز خلوت تر بود، در بین عموم محافل شعری شهر در تردد بود و در همین راستا بعید است در محضر این ادیب جوان، نام یکی از شاعران معروف شهر به میان آید و او برای شناختنش مدتی به سرخراندن بپردازد!

در همین راستا برخی بر این باورند جاویدپناه اگر کمی تلاش کند تا یکی دو سال دیگر می تواند اولین دیوان شعری اش را به زیور طبع بیاراید! راپرتچی تحریریه آنچه تاکنون از طبع شعری اش دریافته، نشان می دهد او به غزل علاقه دارد ولی باز هم باید از خودش شنید که الگویش در سرآیندگی شعر سیمین بهبهانی است یا وحشی بافقی یا احمد شاملو! تا از موضوع شیرین سردبیر خارج نشده ایم ذکر این نکته را نیز لازم می دانیم که او مدتی است

به قلمرو صفحه بندی نشریه نیز وارد شده و این یعنی یک نوع تهدید برای مسعودخان قرائتی و گرفتن عنوان آچارفرانسه توسط جاویدپناه از او!

* اگر مخاطبان مردم سیلک چند سالی است که از چیدمان و صفحه بندی مردم سیلک، احساس رضایت دارند باید بگوییم همه اش زیر سر تنها خانم حاضر



در اردوگاه مردم سیلک است. **زینب شریفی** از روز اول با مردم سیلک بود و هر چه گذشت تبحرش در بستن صفحات نشریه بالا و بالاتر رفت و در همین راستا به چنان مهارتی رسیده است که بعید نیست مدتی دیگر با پیشنهاد نیوزویک و اشپیگل روبرو شود!

برخی بر این باورند اگر طراح و صفحه بند در نشریات نباشد، تیم نویسنده ها باید مطالبشان را سر چهارراه برای مردم جار بزنند! بنابراین خروجی مردم سیلک یعنی خانم شریفی و خانم شریفی یعنی آنچه روی پیشخوان کیوسک ها از مردم سیلک می بینید!

از ویژگی های این تنها بانوی نشریه، صبوری و همراهی اش با اعضای تحریریه بر سر چیدمان مطالب شان در نشریه است، اما خدا نکند فردی بخواهد زیاده از حد، مطلبش در صفحات رنگ و رو بگیرد و حوصله سربر شود، آن وقت است که صبر این خانم لبریز می شود و در همین راستا راپرتچی ناچار است بگوید در این موارد بی برو و برگرد حق با ایشان است! استفاده و استقبال از ایده های برخی دوستان در چیدمان ستون ها هم ویژگی دیگر ایشان است چرا که راپرتچی بارها دیده وقتی عضوی از تحریریه ایده خوبی می دهد و صفحه خوب چیده می شود خانم شریفی نمی تواند خوشحالی و رضایتش را پنهان کند و با یک شادی مملو و خستگی درکن به استقبال چیدمان مطلب بعدی می‌رود! اصرار به نظم گرای، ویژگی دیگر اوست، چنانچه اگر تذکرها یا پیشنهادات مبنی بر رساندن به موقع مطالب برای شماره بعدی نباشد، دنیا را آب ببرد، حتما تحریریه را خواب خواهد برد! در دو سه نوبتی که ایشان در سال جاری دچار سرماخوردگی و در نتیجه ناگزیر به انجام تست کرونا و کمی استراحت در خانه شدند، نشریه کمی دچار بحران کمبود خانم شریفی شد، اما بحمدالله در این هفته ها با تسلط بیشتر سردبیر به طراحی با ایندیزاین، امید به نیمکت ذخیره های مردم سیلک هم برگشت! راپرتچی در حالی این قسمت را به پایان می برد که امیدوار است با توجه به ویژگی تساهل و تسامح خانم شریفی، هنگام بستن نشریه چیزی از این بخش حذف نشود!

* دورکار نشریه، اقتصادی نویسنده و مردی از خطه بزرگ کسی نیست جز **مهدی وطنخواه برزکی**.



راپرتچی تحریریه بر این باور است، آخرین باری که وی در دفتر نشریه رؤیت شد، مرداد ۹۹ و در جریان بازدید رئیس اداره ارشاد از مردم سیلک به مناسبت روز خبرنگار بود و چه بسا در آن ایام دلار هنوز این قدر بالا نکشیده بود!

برخی از اهالی تحریریه هنوز در پی رسیدن به پاسخ این پرسش اند که وطنخواه پیش از ازدواج به سمت اقتصادی نویسی رفت یا پس از ازدواج! زیرا سختی های ازدواج در عصر کنونی که قیمت ها به دقیقه هم سر جای خودشان بند نیستند، آدم ها را به شدت اقتصادی می کند! و چه بسا خوش به حال مجردها! اما در مجموع یک نشریه جامع الاطراف بدون مسئول مطالب اقتصادی نمی شود و در همین راستا امیدواریم مهدی وطنخواه برزکی را علاوه بر فعالیت روزافزون، در سال جدید نیز بیشتر در نشریه ببینیم.



* عشق و علاقه اش به نشریه به دوران کودکی و مجله کیهان و دنیای ورزش باز می‌گردد. زمانی که شنبه ها با ۱۰-۲۰ تومن های

جمع کرده و کش رفته! از سر طاقچه در طول هفته انتظار این دو مجله را می کشید. شاید هنوز هم آن ها را در پستوی خانه داشته باشد! راپرتچی قدیم ها از او شنیده بود که گهگاه خواب هدیه گرفتن یک وانت پر از مجله ورزشی قدیمی از دهه ۳۰ تا اواخر ۶۰ می بیند.

مهدی سلطانی راد عاشق نوستالژی و مجلات قدیمی و آدم‌هایش است. اگر آدم های قدیم و آثاری که درباره آن ها قلمی شده را بتوان عتیقه به حساب آورد اتاق و خانه او یک موزه کامل خواهد بود. همواره در تکاپوی پیداکردن سوزه هایی ست که احياناً در قید حیاتند و کم اتفاق می‌افتد تا از دستش در رفته در خاک مدفون شوند. در این حالت حتی از نبش قبر نیز ابایی ندارد!

راپرتچی تحریریه وی را بارها در حال خوردن تنقلات زیر نظر گرفته است! به طوری که در دفتر جریده، ظروف بیسکویت ها را در یک چشم برهم زدن پاکسازی می کند! سلطانی راد، طبع ظریفی دارد و علیرغم ظاهر قوی، خشن و مردانه اش، قلبش از طلا است.

برخی را اعتقاد بر این است که مسئولین و مدیران شهر در نوک قلم او بر دو قسمند: قوی و ضعیف ضعیف! به عبارتی سیاه یا سفید! مرز بین آن ها بسیار باریک است.

کوچکترین کم کاری اداری آنان کافی ست تا آن ها را از جرگه مسئول فعال و قوی به جرگه منفعلین درغلانند! خوب ها را با خوبی هایش می نوازد و بدها را با بدی هایشان بر دار قلم خویش آویزان! می نماید. و اگر زورش به آنها نرسد، گهگاه دست به بایکوتش هم خوب است!

راپرتچی تحریریه معتقد است که اگر سلطانی راد در سطح شهر یا در دفتر نشریه نباشد حتما در کوه های خنوب و دژه باید به جستجویش پرداخت! شاید از همین روست که او خبرنگاری را با ورزشی نویسی آغاز نمود اما از آنجا که در این ملک سیاست به همه امور از جمله ورزش رخنه کرده، سلطانی راد نیز از این رخنه به درون تحلیل و خبرنگاری فرهنگی-اجتماعی شهری و کشوری در غلطید. سلطانی راد در آستانه نوروز همچون دیگران، دلواپس کروناست اما دلواپسی او از جنس دیگری است.

از آنجا که دلش جوش اهل و عیال را نمی زند این روزها همه لرزش دست و دلش از آن است که کووید ۱۹ پناهی شود تا خروارها روزنامه قدیمی و کتاب و مجله ای را که در خانه دیوکرده، بخواند! بر این مینا پروتکل های بهداشتی را خوب رعایت می کند تا مبادا اینها را نخوانده زبانم لال... بعله!!

